



تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های قصه اولدوز و کلاغ‌ها با تکیه بر نظریه "فروید، یونگ و آدلر"

فرشته احمدی^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

یوسف نیک روز^۲ (نویسنده مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۱۸

چکیده

آثار ادبیات کودک در شعر و نثر هم‌چون آثار ادبی بزرگسالان می‌تواند از جنبه‌های گوناگون، مطالعه و بررسی شود. قصه‌های کودکان در روایت معمولاً ساده است و دریافت آن به آسانی صورت می‌گیرد، اما در زیر ساخت می‌تواند سرشار از نکات روان‌شناختی و تأویل پذیر در حوزه‌ی

۱ . ahmadi.fereshte۶۹۸۸@yahoo.com

۲ . ynikrouz@mail.yu.ac.i

علم روان‌شناسی باشد. ادبیات کودک بستری مناسب برای طرح غیرمستقیم مسائل روان‌شناسی است؛ چرا که ناخودآگاه کودک را مخاطب قرار می‌دهد و با جایگزین کردن مسائل روانی مثبت با منفی، او را برای رویارویی با جهان بیرون آماده می‌کند. نقد روان‌شناختی یکی از شاخه‌هایی است که می‌تواند در کنار دیگر شیوه‌های نقد، سرنخ‌های بسیاری را برای فهمیدن و حل مسائل و معماهای یک اثر در اختیارمان قرار دهد.

به این منظور، در این مقاله ابتدا مقدمه‌ای درباره‌ی اهمیت و جایگاه نقد روان‌شناختی و ارائه‌ی نظریات صاحب‌نظران در این‌باره مطرح گردید، سپس به پیشینه علمی پژوهش و تحقیقات صورت گرفته پرداخته شده است. در ادامه خلاصه‌ای از قصه‌ی اولدوز و کلاغ‌ها آورده‌ایم؛ و پس از تبیین نظر فروید، یونگ و آدلر به طور جداگانه به نقد و تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های قصه پرداخته‌ایم. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که آرای فروید همچون مکانیسم‌های دفاعی، کهن‌الگوهای یونگ و مفاهیم عقده‌ی حقارت طبق نظریه‌ی آدلر در شخصیت‌های قصه تبلور یافته است. این نقد و تحلیل حاکی از آن است که در ژرفای قصه‌های کودکان و به ویژه قصه‌ی مورد بحث ظرفیت نقد روان‌شناختی نهفته است و می‌توان برای پی بردن به ژرفای عمیق شخصیت آن‌ها از این نوع نقد بهره برد.

واژه‌های کلیدی: روان‌کاوی، نقد روان‌شناختی، فروید، یونگ، آدلر.

۱. مقدمه

هر اثری را می‌توان شکافت و به نهفته‌های آن پی برد. این کار توسط نقادان صورت می‌گیرد. در میان رویکردهای گوناگون نقد آثار ادبی، نقد روان‌کاوانه و تحلیل متون ادبی از دیدگاه روان‌شناختی جایگاه ویژه و برجسته‌ای دارد. بی‌گمان شناخت ابعاد یک اثر ادبی در گرو آشنایی با دستاوردها و نظریه‌های دانش روان‌شناسی است؛ با شناخت این دستاوردهاست که می‌توانیم به تحلیل درستی از این آثار دست یابیم. پس، پی بردن به اخلاق و رفتار و به طور کلی شخصیت، در گرو نقد اثر و در پرتو علم روان‌شناسی است که به عنوان نقد روان‌شناختی در ادبیات مطرح می‌شود.

«منظور از نقد روان‌شناسانه نقدی است که بر مبنای روان‌شناسی جدید باشد. یعنی از فروید

به بعد این نوع نقد، حوزه‌های وسیع و کاملاً ناشناخته‌ای را در ادبیات بررسی کرده و برخی از بهترین تصاویر ادبی را به‌وجود آورده است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۸). در بررسی شیوه‌ی نقد روان‌شناسانه به عنوان یکی از مهم‌ترین سبک‌های نقد ادبی با کار دشواری روبه‌رو هستیم؛ چرا که این نوع نقد بسیار تخصصی است و حتی اصطلاحاتی که منتقدان این شیوه به کار می‌برند برای بسیاری از مخاطبان عادی، غریب و تا حدی نامفهوم است که در این راه آگاهی از نظریات و اصطلاحات روان‌شناسان برجسته چون: زیگموند فروید، کارل گوستاو یونگ، آلفرد آدلر و... بسیار مهم است. تحلیل روان‌شناختی البته در کنار دیگر شیوه‌های نقد می‌تواند سرخ‌های بسیاری را برای فهمیدن و حل مسائل و معماهای یک اثر در اختیارمان قرار دهد. «از نظر روان‌کاوی، ادبیات و در واقع تمام اقسام هنر، عمدتاً محصول نیروی خودآگاهی هستند که در نویسنده و خواننده و به زعم برخی منتقدان ادبی روان‌کاو معاصر حتی در کل جامعه در حال فعالیت است» (تایسن، ۱۳۸۷: ۶۹). آنچه از هر لحاظ در نقد روان‌شناسی به خصوص از دیدگاه فروید و یونگ اهمیت دارد گذر از جنبه‌ی روان‌شناسی شخصی و رسیدن به جنبه‌های کلی و همگانی آن است. راه اصلی برای رسیدن به این مهم توجه کردن به مشترکاتی است که در میان همه‌ی انسان‌ها وجود داشته است؛ یعنی افسانه‌ها و اسطوره‌ها. زیرا «بر اساس مطالعه‌ی افسانه‌ها و اسطوره‌ها می‌توان روان‌شناسی توده را فهمید» (اقبال‌ی و دیگران، ۱۳۸۶: ۷۲). «نقد کهن‌الگویی، هر اثر ادبی را به منزله‌ی بخشی از کل ادبیات مطالعه می‌کند. اصل پایه‌ی نقد کهن‌الگویی این است که کهن‌الگوها، تصاویر، شخصیت‌ها، طرح‌های روایی و درون‌مایه‌های فرعی و سایر پدیده‌های نوعی ادبیات در تمام آثار ادبی حضور دارند و به این ترتیب، شالوده‌ای را برای مطالعه‌ی ارتباطات متقابل اثر فراهم می‌آورد» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۴۰۱).

نقد روان‌شناختی، خواننده را با لایه‌های زیرین متن روبرو می‌کند. به گونه‌ای که به درک عمیقی از متن و شخصیت‌ها می‌رسد. اگرچه می‌توان نقد روان‌شناسانه را به اولین تحلیل‌های

روانی متون نسبت داد و در آثار کسانی چون افلاطون و ارسطو به بازیابی رگه‌هایی از آن پرداخت؛ بدیهی است که این شاخه‌ی نقد در مفهوم مدرن خویش حاصل مباحث دو قرن اخیر است. کسانی چون فروید و یونگ با بررسی وجوه مختلف روان انسان و بخش‌بندی آن، به سراغ آثار ادبی رفتند و در قسمتی از پژوهش‌هایشان بر اساس این آثار به تعمیم و گسترش نظریات خود پرداختند. «این نقد در ایران در نیم قرنیه که گذشته راه درازی را پیموده و از قضاوت صحیح، به پرهیز از ارزش‌گذاری و داوری دست یافته و از این نظرگاه با جریان‌های بزرگ نقد روان‌کاوانه در جهان هم‌سو شده است» (یاوری، ۱۳۸۶: ۶۰). «به سخن دیگر نقد روان‌کاوانه نیز هم‌چون هر نقد و هر متن دیگر، ناخودآگاهی دارد و معنایی که نویسنده‌اش از آن آگاه نیست. آشنا بودن با کارکردهای ناخودآگاهی راه را برای داوری و ارزش‌گذاری می‌بندد و در برابر هر گونه قضاوت و سنجشی، علامت سؤال می‌گذارد و این را نه تنها روان‌شناسان که جهانیان به روان‌کاوی و به مفهوم ناخودآگاه بودن از خود مدیون‌اند» (همان: ۶۰).

«روان‌کاوی، نوعی روان‌شناسی اعماق است که برای فعالیت‌های فیزیکی نیمه آگاه و ناخودآگاه اهمیت بسیاری قائل است» (پورافکاری، ۱۳۷۳: ۸۳). از جمله مباحث جالب، مهم و پیچیده در روان‌شناسی موضوع شخصیت است و یکی از جنبه‌های بسیار با اهمیت نظریه‌های شخصیت، تصور یا برداشتی است که هر نظریه‌پرداز از ماهیت انسان دارد. اگر بتوان با الهام از یافته‌های علمی روان‌شناسان برجسته، مفروضه‌های اساسی درباره‌ی ماهیت انسان را تبیین کرد، گام مؤثری برای شناخت شخصیت انسان می‌توان برداشت. اما با وجود این فرضیه که شناخت انسان بسیار دشوار است ما می‌توانیم «امروزه شخصیت‌های آثار ادبی را همانند انسان‌های واقعی روان‌کاوی کنیم» (پاینده، ۱۳۸۶: ۱). چرا که شخصیت‌های شکل گرفته در داستان‌ها اعم از قهرمان و ضد قهرمان و شخصیت اصلی و فرعی، مثل هر انسانی هستند که در زندگی می‌بینیم. با توجه به تأویل پذیر بودن حوزه‌ی ادبیات کودک، نقد روان‌شناسانه چنان افق‌های تازه‌ای را برای ناقدان ادبی و مخاطبان گشوده و چنان پوشیده‌ها را کشف کرده است که این

نوع رویکرد روز به روز گسترده‌تری یافته و بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. نقد روان‌شناسانه گرایش‌های مختلفی دارد. مثلاً گاهی به مطالعه‌ی زندگی و شخصیت آفریننده‌ی اثر می‌پردازد و گاهی خود اثر و شخصیت‌های موجود در آن را مطالعه می‌کند. هدف ما نیز در این پژوهش مطالعه‌ی روان‌شناسانه بر روی شخصیت‌های قصه‌ی اولدوز و کلاغ‌ها، اثر صمد بهرنگی با توجه به نظریه‌ی شخصیت فروید، یونگ و آدلر است.

۱-۲. پیشینه تحقیق

درباره‌ی سوابق پژوهش در رابطه با موضوع مطرح شده، باید گفت نقد روان‌شناختی آثار ادبی فارسی، توسط پژوهش‌گران انجام گرفته و می‌گیرد؛ چرا که نقدی است نوپا و جذاب و نتایج جالبی از طریق این نقد به دست می‌آید. ذکر همه‌ی آثار در حوصله‌ی این مقاله نمی‌گنجد لذا در این جا به برخی از پژوهش‌هایی که در این حیطه انجام شده اشاره خواهیم کرد. تحلیل روان‌شناختی شخصیت پیران ویسه، پهلوان تورانی در شاهنامه (۱۳۹۳) نوشته‌ی نسرین داوود نیا، ناصر سراج خرمی و علی اکبر اسماعیلی که در این پژوهش شخصیت پیران ویسه را بر اساس نظریات یونگ، فروید و اریک فروم مورد نقد روان‌شناختی قرار می‌دهند. پژوهشگر بر آن است که شخصیت پیران ویسه، پهلوان تورانی را که نقش تاثیرگذاری بر روند بسیاری از داستان‌های شاهنامه دارد، مورد نقد روان‌شناختی قرار دهد تا از این رهگذر گوشه‌ای از روان و شخصیت انسان امروزی را شناسایی کند. تحلیل روان‌شناختی شخصیت سه داستان گدا، خاکستر نشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه‌ی کارون هورنای (۱۳۹۴) نوشته‌ی جلیل شاکری و بهناز بخشی که در این مقاله، سعی شده شخصیت‌های گدا در این سه داستان را بر اساس نیازهای دهگانه کارن هورنای و مکانیسم‌های دفاعی آنان بررسی و نیز وجوه شباهت و تفاوت آنان را معین کنند و دریابند که در میان این شخصیت‌ها بیشتر کمبود چه نیازی مشاهده می‌شود؟ تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های برجسته رمان «خانه ادریسی‌ها» (۱۳۹۰) اثر حمیدرضا فرضی و فرزانه حسینی که در این مقاله

پس از بیان نقش و جایگاه سه شخصیت برجسته رمان: (خانم ادیسی، لقا و وهاب) به طور جداگانه به نقد و تحلیل روان شناختی آنها، پرداخته اند. با وجود همه‌ی این تحقیقات ارزشمند، تا کنون هیچ تحقیقی به تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های قصه‌ی اولدوز و کلاغ‌ها بر اساس نظریات فروید، یونگ و آدلر نپرداخته است و این پژوهش از اولین گام‌ها در این موضوع تلقی می‌گردد. همچنین با عنایت به این که پژوهش حاضر در حوزه‌ی علوم انسانی صورت می‌پذیرد؛ از روش توصیفی و تحلیلی استفاده شده است.

۲. بحث

۲-۱. خلاصه‌ی قصه

ماجرای دختر بچه‌ی تنهایی به نام اولدوز است که با پدر و نامادری‌اش زندگی می‌کند. پدر و مادرش طلاق گرفته‌اند و مادر در ده زندگی می‌کند. اولدوز حتی به یاد نمی‌آورد که مادرش چه شکلی بوده است. نامادری رفتار مناسبی با اولدوز ندارد و اغلب او را آزار می‌دهد. به همین دلیل دخترک همیشه تنها و غصه‌دار است. روزی با دیدن کلاغ کنار حوض به فکر دوستی با کلاغ می‌افتد و اتفاقاً کلاغ هم با او سخن می‌گوید و با هم دوست می‌شوند. اولدوز با کلاغ درد و دل می‌کند و از غصه‌ها و تنهایی‌اش می‌گوید. کلاغ به اولدوز کمک می‌کند و با دادن یکی از جوجه‌هایش به نام آقا کلاغه به او باعث خوشحالی‌اش می‌شود. کلاغ از اولدوز می‌خواهد که مراقب جوجه‌اش باشد. اولدوز هم تمام سعی خود را برای مراقبت از جوجه کلاغ می‌کند و از یاشار، پسر همسایه هم کمک می‌گیرد، اما نامادری سر ناسازگاری و دشمنی با کلاغ‌ها دارد و باعث مرگ کلاغ و جوجه کلاغ می‌شود. در خلال روند قصه ماجراهای تلخ و شیرینی پیش می‌آید که باعث دوستی و اعتماد بیش‌تر بین اولدوز و کلاغ‌ها می‌شود. هم‌چنین اولدوز از کلاغ‌ها درس‌هایی می‌آموزد که هر بچه‌ای باید بداند و در زندگی‌اش طبق آن‌ها رفتار کند. شخصیت‌ها شامل اولدوز، زن بابا، ننه کلاغه، ننه بزرگ و یاشار می‌باشد. ذکر این نکته نیز لازم می‌نماید که ممکن است یک شخصیت مطابق نظریه‌های مختلف باشد، لذا هر یک از این شخصیت‌ها را با توجه به نظریه‌های شخصیتی که

با آن‌ها مطابقت دارد بررسی می‌کنیم.

"نهاد"، "خود" و "فراخود" در نظریه‌ی فروید و بررسی آن در شخصیت اولدوز

فروید معتقد است «هر چیزی که ما انجام می‌دهیم یا می‌اندیشیم و حتی در رؤیا می‌بینیم، از پیش به وسیله‌ی نیروهای گریزناپذیر و نامرئی درون ما رقم خورده است. ما دائماً در چنگال غریزه‌های زندگی و مرگ اسیریم. شخصیت بزرگسالی ما به طور کامل در اثر تعامل‌هایی شکل می‌گیرد که پیش از پنج سالگی مان-سنی که کنترل محدودی بر زندگی خود داشته‌ایم- روی داده‌اند» (شولتز، ۱۳۹۰: ۵۰). از دیدگاه فروید، «روان یا شخصیت انسان به مثابه‌ی تکه یخی است که تنها قسمت کوچکی از آن آشکار است. این قسمت سطح آگاهی و هشیار را تشکیل می‌دهد. بخش اصلی دیگر آن زیر آب است که ناخودآگاه را تشکیل می‌دهد. بخش ناخودآگاه، بخش وسیعی از خواسته‌ها، تمایلات، انگیزه‌ها و عقاید سرکوب شده است و انسان از آن آگاهی ندارد. در حقیقت، تعیین‌کننده‌ی اصلی رفتارهای بشر همین عوامل ناآگاه اوست که از سه قسمت نهاد، خود و فراخود ساخته شده است» (شاملو، ۱۳۷۴: ۲۸).

نهاد بخش غریزی و لذت‌جو و ضد عقلانی در روان انسان است (بخش حیوانی در روان انسان). اگر این بخش بیش از حد فعال شود و از سوی "خود" و یا "فرا خود" کنترل نشود، شخص مبتلا به نوعی بیماری روانی می‌شود و به فردی بوالهوس و بی‌بند و بار در جامعه بدل می‌گردد. «تأثیر دنیای بیرونی و واقعی پیرامون ما باعث تحولی خاص در بخشی از نهاد شده است. بنابراین به دلیل تأثیر دنیای بیرونی، بخشی از نهاد از این حالت اولیه به سازمان ویژه‌ای تبدیل گردیده است که از این پس هم‌چون واسطه‌ای بین نهاد و دنیای بیرونی عمل می‌کند. این حوزه از ذهن را خود می‌نامیم» (فروید، ۱۳۸۲: ۳). «فروید معتقد است تمام فعالیت‌های انسان برای کاهش تنش‌های ناخوشایند جسمانی تنظیم گردیده است؛ غرایز نهفته در نهاد،

دائماً برای نمود خود، تنش ایجاد می‌کنند و آدمی برای کاهش این تنش‌ها رفتار می‌کند؛ زیرا هدف اصلی نهاد دست‌یابی به حالت بدون تنش یا خشنودی مطلق است» (دادستان، ۱۳۷۴: ۳۹). «هنگامی که بر اثر تحریکات بیرونی و هیجانات درونی، مقدار انرژی در انسان افزایش می‌یابد و تنشی غیر قابل تحمل ایجاد می‌کند، نهاد با فعالیت خود فوراً سبب کاهش تنش می‌شود و موجود را به حالت تعادل می‌رساند» (شاملو، ۱۳۷۴: ۲۸). تحریکات بیرونی - ناسازگاری زن با - و هیجانات درونی - دور بودن اولدوز از مادرش و دل‌تنگی، سبب افزایش انرژی و تنش در اولدوز می‌شود و برای کاستن این تنش، به فکر هم صحبتی با ننه کلاغه می‌افتد تا دردهایش را تسلی بخشد. نهاد برای لذت بردن و پرهیز از درد، از دو دسته واکنش‌های جسمی و روانی استفاده می‌کند. «فروید نوع اول را واکنش‌های انعکاسی و نوع دوم را فرآیند اولیه نامیده است» (همان: ۲۷). اولدوز نیز با لذت بردن از دوستی با ننه کلاغه و جوجه‌اش، تمایلات نهاد را به طور موقت به ناخودآگاه می‌فرستد تا از تنش آن چندگاهی در آرامش باشد.

«فرآیند نخستین نهاد به تنهایی قادر به کاستن تنش در وجود نیست؛ یعنی تنها با تصور و تخیل نمی‌توان نیازها را برطرف کرد. به همین علت، قسمتی از نهاد منشعب می‌شود و به پاره‌ی دوم شخصیت که "خود" نام دارد، در می‌آید. خود همان قدرت عاقله و تصمیم‌گیرنده‌ی شخصیت است؛ زیرا با تعقل بر هر نوع واکنش انسان نظارت می‌کند» (همان: ۳۰).

"خود" در شخصیت اولدوز بین تمایلات نهاد که لذت بردن از دوستی و بازی با آقا کلاغه است و امکانات محیطی که ترس از نامادری است، طرف محیط را می‌گیرد و آقا کلاغه را از نامادری پنهان می‌کند تا نامادری از وجود آقا کلاغه بویی نبرد. در حقیقت اولدوز جانب احتیاط را رعایت می‌کند و برای حفظ آقا کلاغه و ادامه دار شدن لذت دوستی با او این کار را می‌کند.

«اولدوز رفت به اتاق. دراز کشید، چشم‌هاش را بست. وقتی زن بابا بیدار شد دید که اولدوز هنوز خوابیده است. اما اولدوز راستی راستی نخوابیده بود. خوابش نمی‌آمد. تو فکر آقا کلاغه‌اش بود. زیر چشمی زن بابا را نگاه می‌کرد و تو دل می‌خندید» (بهرنگی، ۱۳۹۵: ۱۷).

«فراخود» که بخش اخلاقی شخصیت انسان است؛ از دو قسمت وجدان و خود ایده‌آل تشکیل شده است. وجدان بر اساس رفتاری که خانواده آن را ناپسند می‌داند و شخص را به خاطر آن تنبیه می‌کند شکل می‌گیرد. خود ایده‌آل آن نوع اعمال، افکار و عواطفی است که از طرف خانواده پذیرفته شده است، آن‌ها را تأیید می‌کند و برای انجام آن‌ها به فرد پاداش می‌دهد. فراخود از یک سو با تظاهرات نهاد مخالف است و از سوی دیگر میل دارد معیارهای اخلاقی را جانشین معیارهای منطقی "خود" بنماید» (شاملو، ۱۳۷۴: ۳۰). اولدوز هم برای آن که از طرف خانواده تنبیه نشود در مقابل رفتار بد زن بابا با کلاغ‌ها ساکت می‌ماند تا از وجود آقا کلاغه و رابطه‌ی اولدوز با کلاغ‌ها بویی نبرد. بنابراین، ناچار است معیارهای اخلاقی را بر معیار منطقی خویش که همان نیروی ناخودآگاه اوست برتری نهد.

۲-۲. اضطراب در نظریه‌ی فروید و بررسی آن در شخصیت اولدوز

اضطراب زیربنای تمام ناهنجاری‌های روانی است. هر گاه خطری ارگانیزم را تهدید کند، "خود" با ایجاد احساس نگرانی، شخص را آگاه می‌کند. به این ترتیب شخص با آن خطر به مقابله برمی‌خیزد و یا از رویارویی با آن می‌پرهیزد. از دیدگاه فروید اضطراب بر سه نوع است: «اضطراب واقعی یا عینی: هرگاه فرد از پدیده‌ای واقعی هم‌چون مار، پلنگ، سگ، تنبیه یا امتحانی احساس خطر کند از خود واکنش عاطفی نشان خواهد داد. اضطراب نوروپیک که عبارت است از نگرانی فرد از عدم توانایی خود برای کنترل رسوخ تکانش‌های نهاد به ضمیر ناخودآگاه. و اما اضطراب اخلاقی عبارت است از نگرانی نسبت به تنبیه "خود" به وسیله‌ی "فراخود". زمانی نهاد کوشش می‌کند تا تمایلات و افکار غیر اخلاقی خود را نشان دهد و در مقابل، فراخود با احساس گناه و شرم و سرزنش، واکنش نشان می‌دهد، در شخص اضطراب اخلاقی پدید می‌آید. این اضطراب در واقع اضطراب اجتماعی است و فرد هراس آن دارد که مبدا دست به عملی بزند که مورد پسند اخلاق جامعه نباشد» (شاملو، ۱۳۷۴: ۳۶-۳۵).

اضطراب موجود در شخصیت اولدوز از نوع اول یعنی اضطراب عینی یا واقعی است.

آنچه باعث اضطراب و نگرانی اولدوز می‌شود، زن بابا است. بد رفتاری و کج خلقی‌های زن بابا آرامش ذهنی را از اولدوز سلب کرده است. اولدوز همواره با احساس نگرانی و ترس از این که مبادا زن بابا سر برسد و از دوستی او با کلاغ‌ها باخبر شود زندگی می‌کند. بنابراین، در وهله‌ی اول تمام سعی خود را برای رویاروی نشدن با خطر احتمالی - باخبر شدن زن بابا از دوستی اولدوز با کلاغ‌ها - می‌کند. هم‌چنین اولدوز مبارزه‌ای مخفیانه با زن بابا دارد و با وی به مقابله می‌پردازد. می‌توان عامل این مبارزه‌ی مخفیانه را همان اضطراب و ترس از زن بابا دانست؛ چرا که اضطراب و نگرانی اولدوز و احساس خطری که از جانب زن بابا دارد امکان مقابله‌ی عینی را به او نمی‌دهد.

۲-۳. مکانیسم دفاعی "خود" در نظریه‌ی فروید

«به باور فروید "خود" برای حفظ و ماندگاری شخصیت به ابزارهایی مجهز است که به آن‌ها مکانیسم‌های دفاعی می‌گویند. این مکانیسم‌ها راه‌های ناخودآگاه و غیر ارادی برای کاهش اضطراب هستند. در واقع گونه‌ای خود فریبی و توجیه‌اند. به همین سبب این روش‌ها، روش‌های غیر معقول و نامناسب هستند» (کریمی، ۱۳۷۳: ۸۰). از انواع مکانیسم‌های دفاعی که عبارت‌اند از: سرکوبی، برون‌فکنی، جابه‌جایی، عذر تراشی، بازگشت، انکار، جبران و هیستری، شخصیت زن بابا برای رهایی از اضطراب موجود از دو مکانیسم دفاعی برون‌فکنی و هیستری بهره می‌گیرد.

۲-۴. مکانیسم دفاعی برون‌فکنی در شخصیت زن بابا

«به آن دست از روش‌های دفاعی که فرد به وسیله‌ی آن، به طور ناخودآگاه، باورها و رفتارها و برداشت‌های غیرقابل قبول خود را به محیط پیرامون نسبت می‌دهد، برون‌فکنی می‌گویند» (شاملو، ۱۳۷۴: ۳۷).

«برون‌فکنی و یا همان فرافکنی روان‌شناختی، یک مکانیسم دفاعی در روان‌کاوی است که در جریان آن، انسان، محتویات ناخودآگاه ذهن خویش را بر موضوعات بیرونی سهیم در زندگی خویش، بازتاب داده و انگیزه‌ها، ضربه‌های نامطلوب و احساسات ناخواسته‌ی خود را

به شخص یا شیئی خارجی نسبت می‌دهد» (کاردوسی، ۲۰۰۹: ۸۹). زن بابا نیز در همین جهت، با دیدن سطل وارونه، آن را کار از ما بهتران خواند و به دنبال دعا نویسی و جن‌گیر بود تا از ما بهتران را از خانه و زندگی‌اش بیرون کند. در قصه‌ی اولدوز و عروسک سخن‌گو نیز وقتی زن بابا رفت و آمد کبوترها را - اولدوز و یاشار و عروسک سخن‌گو بودند که به جلد کبوتر درآمده بودند - به خانه‌اش دید، گفت: از ما بهتران به خانه راه پیدا کرده‌اند. بنابراین می‌توان این سخن زن بابا را در راستای مکانیسم دفاعی روانی او قرار داد به این معنی که او برای فرار از آشوب‌های موجود در ناهشیار خود از مکانیسم فرافکنی استفاده کرده است. زن بابا با دعا خواندن و فوت کردن به خود، ناهشیارش را عملاً سرکوب می‌کند. او در واقع می‌خواهد به آشوب و تزلزل روحی خود پایان دهد. به همین دلیل ضمیر هشیار خود را بیش از پیش فعال می‌کند و کبوترها را به چشم دشمنی اهریمنی و به قول خودش از ما بهتران می‌بیند که با آن‌ها به مقابله می‌پردازد.

۲-۵. مکانیسم هیستری در شخصیت زن بابا و اولدوز

«در این مکانیسم، یک نگرانی روانی تبدیل به یک دشواری جسمی می‌شود. مثلاً کسی که با شنیدن خبری بد و یا دیدن صحنه‌ی ناراحت‌کننده‌ای موقتاً ناپینا می‌شود؛ نمونه‌ای از هیستری را به نمایش می‌گذارد. هیستری یک واکنش موقت است که بر اثر گذشت زمان به حالت طبیعی برمی‌گردد» (کریمی، ۱۳۷۳: ۸۴). زن بابا با دیدن صحنه‌ی سطل وارونه و جمع شدن همسایه‌ها و صحبت از جن و پری و داد و بیدادهای شوهرش به طور موقت از هوش می‌رود. ساحت سرکوب شده و واپس‌رفته‌ی ضمیر ناهشیار وی؛ پس از مدتی وارد مرحله‌ای از شناخت و به روز رسانی می‌شود.

زمانی که زن بابا از گیر انداختن ننه کلاغه و اعدامش می‌گوید، حس نگرانی در اولدوز بوجود می‌آید و محتویات ناخودآگاه را به تنش درمی‌آورد و اولدوز برای مقابله با این تنش از مکانیسم‌های دفاعی بهره می‌جوید. اولدوز دچار اضطراب واقعی می‌شود زیرا او از

پدیده‌ای واقعی چون نامادری بدطینت دچار ترس و هراس شده و می‌ترسد زن بابا کلاغ‌ها را که دوستان خوبی برای اولدوز هستند از بین ببرد. "خود" اولدوز که سرشار از محتویات واقعی است - تهدید زن بابا برای اعدام ننه کلاغه - و "فراخود" او که در جهت محافظت از آقا کلاغه و ننه‌اش است باعث بوجود آمدن اضطراب عینی در اولدوز می‌شوند. بالاخره هم زن بابا کار خودش را می‌کند و ننه کلاغه را از درخت آویزان می‌کند و آنقدر کتکش می‌زند که می‌میرد. اولدوز با دیدن این صحنه از خود بیخود می‌شود و به سمت زن بابا می‌دود که با سیلی محکم زن بابا روبه‌رو می‌شود و از حال می‌رود و زمانی که به هوش می‌آید دائماً سراغ ننه کلاغه را می‌گیرد. این حالت همان اضطراب واقعی یا عینی است که خود را در هیئت واکنش عاطفی نشان می‌دهد.

۲-۶. کهن الگو در نظریه‌ی یونگ و بررسی آن در شخصیت‌های قصه

در نظام یونگ دو سطح ناهشیار وجود دارد. یک سطح بالاتر و سطحی‌تر است و یک سطح عمیق‌تر و شدیداً با نفوذتر است. این سطوح ناهشیار همان ناخودآگاه شخصی و ناخودآگاه جمعی است. یونگ بخش دوم ضمیر ناخودآگاه را که عمیق‌ترین لایه‌ی روانی ذهن انسان را تشکیل می‌دهد، ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگو و یا آرکی تایپ می‌نامد. کهن‌الگوها نظریه‌ای اثبات شده هستند که بر اساس آن معلوم و واضح می‌شود هر فردی در درون خود به صورت یک مقوله‌ی ثبت شده بر روانش از چه کهن‌الگویی برخوردار است. یونگ میان ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی که مخزن پندارهای آغازین و نمونه‌وار تجارب حیات و سلوک و کردار آدمی است، فرق می‌گذارد. «ناخودآگاه فردی از خواسته و آرزوهایی که کم و بیش به اراده‌ی خودآگاهی سرکوب شده‌اند پدید آمده است. اما در ناخودآگاه جمعی عناصری وجود دارد که موروثی‌اند، نه اکتسابی و از آن جمله غرایزاند. در همین لایه‌ی بسیار عمیق روان "صور نوعی" پنهان است. غرایز و صور نوعی بر روی هم ناهشیار جمعی را تشکیل می‌دهند. ناهشیار جمعی بر خلاف ناخودآگاه فردی که از تجربه‌های منحصرأ شخصی و کم و بیش یگانه که شاید هرگز تکرار نشوند، فراهم می‌آید، عناصری عام

و همگانی دارد که منظم جلوه‌گر می‌شوند. ناخودآگاه فردی جزء لاینفک روان آدمی است و ناخودآگاه جمعی بنیاد روان بشر است و آن پایه‌ای است پایدار و تغییر ناپذیر و در همه جا همیشه یکسان است» (ستاری، ۱۳۴۸: ۱۲۸). برای درک بهتر این مباحث شخصیت‌های زن بابا، ننه کلاغه، ننه بزرگ و یاشار را که نمودار این جنبه‌های روانی شخصیت هستند بررسی خواهیم کرد.

۲-۷. بررسی کهن‌الگوی سایه در شخصیت زن بابا (نامادری)

زن بابا شخصیتی ضد قهرمان است زیرا ضد قهرمان شخصیتی منفی در تقابل با قهرمان دارد. در داستان اولدوز و کلاغ‌ها هر عاملی که مانع رسیدن اولدوز به آرزوهایش و باعث سلب آرامش از وی می‌شود به عنوان نمادی از کهن‌الگوی سایه به شمار می‌آیند. کهن‌الگوی سایه تبلوری از نیروهای اهریمنی است. در باور یونگ: «شیطان یکی از صورت‌های دیرینه‌ی سایه است که جنبه‌ی خطرناک نیمه تاریک و ناشناخته‌ی انسان را نشان می‌دهد» (یونگ، ۱۳۸۳: ۴۲). «کسی که به تسخیر سایه‌ی خود درآید همواره در پرتو خویش می‌ایستد و در دام خود فرو می‌افتد و در هر فرصتی می‌کوشد تا بر دیگران اثر منفی بگذارد» (یونگ، ۱۳۸۶: ۷۵).

بر اساس این گفته‌ها و کنشی که زن بابا در داستان اولدوز و کلاغ‌ها از خود نشان داده است می‌توان گفت که شخصیت وی نمایان‌گر کهن‌الگوی سایه است و کارهایی که برای آزار دادن اولدوز انجام می‌دهد نمودی از بروز سایه‌های واپس زده در روان اوست. در واقع زن بابا می‌خواهد اولدوز را از سر راه بردارد و همه‌ی توجه شوهر را به سمت خود جلب کند بنابراین ترس از نابودی و کینه‌ای که از اولدوز دارد باعث می‌شود که سایه‌ی وجودی او روندی رو به رشد داشته باشد.

۲-۸. بررسی کهن‌الگوی "پیر خرد" در شخصیت ننه کلاغه

در شرح کهن‌الگوی پیر خرد باید گفت که این پیر راهنما و مشاور و گاهی هم به صورت

استاد و منجی بر فرد ظهور پیدا می‌کند که دستیار و یاری‌گر وی است. به باور نگارنده، با توجه به خصوصیتی که در کهن الگوی پیر خرد نهفته است؛ می‌توان گفت ننه کلاغه نمونه‌ای از این کهن الگو است. «چهره‌ی پیر دانا معمولاً در هیئت ساحر، طبیب، روحانی، معلم، استاد، پدر بزرگ و یا هرگونه مرجعی ظاهر می‌شود که مبین تفکر، بصیرت، ذکاوت، درایت و الهام است. هماره در وضعیتی ظاهر می‌شود که اتخاذ تصمیم و برنامه‌ریزی و امثال آن ضروری است و شخص به تنهایی توانایی آن را ندارد. در این صورت حضور پیر دانا با تأملی از سر بصیرت یا فکری بکر و به عبارت دیگر، کنشی روحی و یا نوعی عمل خود به خود درون روانی، می‌تواند شخص را از مخصصه برهاند» (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۱۷-۱۱۲). پیر خرد یک حامی راه‌دان است که می‌تواند فرد را از غم برهاند و این ویژگی وی دقیقاً منطبق است با تسلی بخشیدن ننه کلاغه به اولدوز و به آرامش خواندن او توسط این پیر. ننه کلاغه برای اولدوز همانند منجی است که او را از غم و رنج می‌رهاند و نوید بخش شادی و خوشحالی برای اوست. ننه کلاغه بسیار دانا و باهوش است و خیلی چیزها می‌داند. ننه کلاغه درس‌های بسیاری به اولدوز می‌دهد و او را از خوب و بد دنیا آگاه می‌کند و از او می‌خواهد بر اساس این مفاهیم خوب زندگی کند.

ننه کلاغه خیلی چیزها می‌دانست و از هیچ چیز هراسی نداشت. اولدوز از سواد و دانش ننه کلاغه حیرت می‌کرد و آرزو می‌کرد که کاش مادری مثل او داشت. هرچند مادر خودش را به یاد نمی‌آورد و فقط از بابا و زن بابا شنیده بود که مادری هم دارد.

۲-۹. بررسی کهن الگوی "پیر خرد" در شخصیت ننه بزرگ

«پیر دانا را زمانی می‌یابیم که قهرمان در وضعیتی دشوار و چاره‌ناپذیر قرار دارد و تنها تأملی آگاهانه یا کنشی روحی، می‌تواند ناجی او باشد؛ پس این معرفت به شکل اندیشه‌ای مجسم، یعنی در قالب پیر دانا جلوه می‌کند» (همان: ۱۱۴). یونگ پیر دانا را تصویری ذهنی و ازلی در ناخودآگاه جمعی انسان می‌داند؛ تصویری که نمودی از خویشتن است و هرگاه که زندگی حالتی تک جنبه‌ای و کاذب پیدا کند، به گونه‌ای غریزی و به شکل پیر فرزانه و طبییی

درد آشنا آشکار می‌شود. زمانی که قرار بر این می‌شود که اولدوز و یاشار همراه کلاغ‌ها سفر کنند این ننه بزرگ است که با راهنمایی‌ها و نصیحت‌هایش راه و رسم سفر را به آن‌ها می‌آموزد. ننه بزرگ به آن‌ها می‌آموزد که چگونه تور بیافند و وسیله‌ی سفرشان را مهیا کنند. همچنین قول داد کلاغ‌ها نیز در ساختن تور آن‌ها را یاری می‌کنند. خودش هم گاهی بهشان سر می‌زد و از روند کار باخبر می‌شد و آن‌ها را تشویق می‌کرد.

«ننه بزرگ گفت: پیش از هر چیز تور محکم لازم است. این را باید خودتان بیافید. اولدوز گفت: تور به چه دردمان می‌خورد؟»

ننه بزرگ گفت: فایده‌ی اولش این است که کلاغ‌ها یقین می‌کنند شما تنبل و بیکاره نیستید و حاضرید باری خوشبختی خودتان زحمت بکشید. فایده‌ی دومش این است که تو میشینی میان آن و کلاغ‌ها تو را بلند می‌کنند و می‌برند به شهر خودشان... یاشار دوید وسط حرف و گفت: ببخشید ننه بزرگ ما پشم و نخ را از کجا بیاوریم و تور بیافیم؟

ننه بزرگ گفت: کلاغ‌ها همیشه حاضرند به آدم‌های خوب و کاری کمک کنند. ما پشم میاریم، شما دو تا می‌ریسید و تور می‌بافید» (بهرنگی، ۱۳۹۵: ۴۸).

۲-۱۰. کهن‌الگوی "مادر" و بررسی آن در شخصیت ننه کلاغه

«کهن‌الگوی مادر در دیدگاه یونگ دارای صفاتی است از جمله: شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی، فرزاندگی، رفعت و هر غریزه و انگیزه‌ی یاری دهنده، و هر آنچه مهربان است و هر آنچه می‌پروراند و نگهداری می‌کند» (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۶). «این صورت ازلی هم‌چون کهن‌الگوهای دیگر، تجربیات و معلوماتی هستند که در طول تاریخ از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند» (کریمی، ۱۳۷۳: ۸۷). صفات کهن‌الگوی مادر در شخصیت ننه کلاغه نمود بارز و مشخصی دارد. فعالیت‌های او، در زمینه‌ی نقش مادرانه‌اش صورت می‌گیرد و به همان مادری تبدیل می‌شود که تمام هستی‌اش را به پای فرزند می‌نهد.

ننه کلاغه تمامی تلاش و همت خود را صرف رشد جوجه‌هایش می‌کند. برایشان غذا جمع آوری می‌کند، راه و رسم شکار و بدست آوردن غذا را به جوجه‌هایش آموزش می‌دهد. با وجود این که یکی از جوجه‌ها را به اولدوز داده است اما، کاملاً حواسش هست که چه چیز باید بخورد و چیز نباید بخورد، هر روز به جوجه سر می‌زند و برایش غذا می‌آورد. به اولدوز هم تأکید می‌کند مواظب جوجه‌اش باشد و حواسش باشد زمان یادگیری پروازش فراموش نشود.

«ننه کلاغه مثل زن بابای او نبود، خیلی چیزها می‌دانست. می‌فهمید که چه چیز برای بچه‌اش خوب است و چه چیز بد است. اگر آقا کلاغه چیز بدی ازش می‌خواست سرش داد نمی‌زد. می‌گفت که: بچه جان این را برایت نمی‌آرم، برای این که فلان ضرر را دارد، برای این که اگر فلان چیز را بخوری نمی‌توانی خوب قارقار بکنی، برای این که صدایت می‌گیرد، برای این که...» (بهرنگی، ۱۳۹۵: ۲۰). ننه کلاغه را از دیدگاه یونگ می‌توان همان کهن الگوی مادر نیکوکار دانست که در مواقع سختی و خطر به کمک فرزند می‌شتابد و تا پای جان او را یاری می‌کند.

۲-۱۱. تحلیل کهن الگوی قهرمان در شخصیت یاشار

یاشار که همسایه و دوست اولدوز است به عنوان رازدار و همراه در داستان اولدوز و کلاغ‌ها و اولدوز و عروسک سخن گو نقش آفرینی می‌کند. وجود او در راستای تحقق یافتن اهداف اولدوز بسیار مؤثر است. در واقع او پسری شجاع و توانمند است که یاری‌گر قهرمان یعنی اولدوز است. به نوعی هم می‌توان در این قصه (اولدوز و کلاغ‌ها) یاشار را قهرمان به حساب آورد. چرا که ویژگی‌های قهرمان در شخصیت او بارز است.

«قهرمان، مفهومی روان‌شناختی دارد که می‌کوشد عناصر درونی شخصیت خود را کشف و به اثبات رساند» (هندرسن، ۱۳۸۶: ۲۶). قهرمان برای بالشی روانی و اجتماعی و درآمدن به گروه اجتماعی، ناگزیر است تا یک قدمی مرگ برود و از نزدیک آن را درک نماید و باز آید که به این نوع عمل، پاگشایی می‌گویند. در ساده‌ترین تعریف پاگشایی، می‌توان گفت:

«که آیین پاگشایی یا آشنا سازی، یعنی پس پا نهادن آزمون‌های سخت و دشوار، برای جدا شدن از مرحله‌ی کودکی و رسیدن به مرحله‌ی پختگی و بلوغ» (فریزر، ۱۳۸۳: ۳۷۹). «شاید رایج‌ترین آیین پاگشایی قهرمان، ستیز او با هر عنصر زیان‌بار بیرونی، چون: انسان، دیو، اژدها، طبیعت سخت و... قهرمان، برای رسیدن به سختگی و پختگی روانی و اجتماعی، از رزمی قهرمانانه؛ ناگزیر است» (اتونی، ۱۳۹۰: ۹۲). صورت مثالی قهرمان در بیش‌تر اسطوره‌ها وجود دارد و به صورت فردی اغلب مذکر است که دست به رشادت‌هایی می‌زند تا وسیله‌ی رهایی یک گروه از جور پادشاه ستمکار یا نجات دختری از چنگال اژدها یا نامادری بدجنس، فراهم سازد.

در این داستان‌ها نیز یاشار نقش قهرمانی را دارد که برای رهایی اولدوز از دست نامادری بدجنس تلاش می‌کند. روحیه‌ی احساس مسئولیت و کمک به هم‌نوع دارد و از هیچ کمکی مضایقه نمی‌کند. یاشار همیشه و هر جا در کنار اولدوز است. از نگهداری آقا کلاغه گرفته تا نقشه کشیدن برای دست انداختن زن بابا و بافتن تور برای سفر به شهر کلاغ‌ها.

یاشار حس مسئولیت را چه درباره‌ی اولدوز و چه درباره‌ی کمک به پدر و مادرش در خود می‌پرورد و آن را سرلوحه‌ی زندگی خود قرار می‌دهد. به طوری که تمام دوران کودکی خود را تنها صرف یاری رساندن به خانواده‌اش می‌کند. او با سن کمی که دارد در کارگاه‌های قالی بافی کار می‌کند و کمک خرج پدر و مادرش است. در عین حال به مدرسه می‌رود و برای اولدوز دوستی وفادار و یاری‌گر است. این‌ها همه کوششی برای بهتر شدن و کامل‌تر شدن شخصیت او و به فعل درآوردن استعدادهای بالقوه‌ی اوست. همین انگیزه است که زندگی یاشار را در بر گرفته و باعث تقویت جنبه‌ی اجتماعی او می‌گردد. به گونه‌ای که چشم امید همه در مواقع سختی به اوست.

۲-۱۲. فرآیند فردیت از دیدگاه یونگ و بررسی آن در شخصیت اولدوز

«فرآیند فردیت فرآیندی است که در طول زندگی شخصی به تدریج تکامل می‌یابد. کامل

شدن به معنای آشتی کردن با آن جنبه‌هایی از شخصیت است که به حساب آورده نمی‌شوند؛ جنبه‌هایی که غالباً، ولی نه همیشه جنبه‌های پست شخصیت‌اند. شخصی که واقعاً در جستجوی کمال باشد، از طرفی نه قادر است خود را به قیمت سرکوب ناآگاه توسعه دهد و نه می‌تواند در حالتی کم و بیش ناآگاه به زندگی ادامه دهد» (فریدا، ۱۳۸۸: ۸۵). «به اعتقاد یونگ "خود" انسان در بدو تولد هنوز به طور کامل شکل نگرفته است، بلکه به مرور زمان و در طی فرآیند تفرد به مرحله‌ی کمال نزدیک می‌شود» (همان: ۱۲۲).

اولدوز شخصیتی است که سعی دارد در کودکی مسیر فردیت یافتگی را طی کند؛ اما در این داستان قرار گرفتن در مقابل زن بابا و سایه‌ی اهریمنی او به صورت مانعی در روند فردیت یافتگی شخصیت او عمل می‌کند.

«زن بابا فرداش فهمید یکی از ماهی‌ها نیست. داد و فریادش رفت به آسمان. سر ناهار به شوهرش گفت: کار کلاغه است. همان کلاغه که همی می‌آید لب حوض صابون دزدی. اگر گیرش بیارم دارش می‌زنم. اولدوز صدایش در نیامد. اگر چیزی می‌گفت زن بابا بو می‌برد که او با کلاغه سر و سری دارد» (بهرنگی، ۱۳۹۵: ۲۰). اولدوز برای پیش برد اهدافش مجبور است طوری رفتار کند که زن بابا نتواند مانعی بر سر راهش ایجاد کند. با این حال زن بابا از هیچ کاری برای اذیت کردن و ایجاد مانع بر سر راه اولدوز فروگذار نمی‌کند.

«زن بابا در را باز کرد و گفت: با کی داشتی حرف می‌زدی؟... زود بگو والا دست‌ها را با سوزن سوراخ سوراخ می‌کنم!.. زن بابا سوزنی از یخه‌اش کشید و فرو کرد به دست اولدوز. «پری و زن بابا اولدوز را به پشت خواباندند. زن بابا نشست روی پاهاش و پری سر و دست‌های اولدوز را محکم گرفت. زن بابا دهن اولدوز را باز کرد و خواست فلفل بریزد...» (همان: ۹۳). «فرآیند فردیت اساساً فرآیندی شناختی است؛ یعنی اگر فرد بخواهد شخصیتی کاملاً متعادل داشته باشد باید روندی خاص را طی کند» (گورین و لفرود، ۱۳۷۰: ۱۹۵). این روند خاص باید به گونه‌ای باشد که استقلال "خود" در میانه‌ی دو قلمرو ناخودآگاه و خودآگاه تأمین گردد. اولدوز استقلال خود را حفظ می‌کند و پیوسته در حال انتقال ناخودآگاه به

خودآگاه است. اولدوز با توجه به توانایی‌ها و حس برتری جویی و رهایی از شرایطی که در خانه دارد تصمیم می‌گیرد در زندگی خود تحولی ایجاد کند و همراه کلاغ‌ها به شهرشان می‌رود تا از حصار محدود خود که خانه باشد رها شود. به همین دلیل پا به دنیایی می‌گذارد که فقط وصف آن را از دیگران شنیده است. دنیای شاد شهر کلاغ‌ها و عروسک‌ها که سراسر مهربانی و به دور از غم و غصه بود. اولدوز برای رسیدن به چنین دنیایی همه‌ی مشکلات را با جان و دل پذیرا می‌شود. همیشه در افسانه‌ها، جستن سرنوشت، قهرمان داستان را به سوی کامیابی و پختگی می‌راند. گسستن از خانه و پیوستن به کلاغ‌ها و عروسک‌ها و دنیای شادشان، روند و کنشی است از ناخودآگاهی به خودآگاهی. کودک تا آن زمان که به خودآگاهی و بلوغ روانی و اجتماعی خویش نرسیده است، بر اساس ناخودآگاهی خود رشد می‌کند و تحت تأثیر کهن‌الگوهای که در ناخودآگاه او در روان خودآگاهی اثرهای نیرومندی می‌گذارد و افسار منش‌ها و کردار او را در دست می‌گیرد می‌باشد. اما آن زمان که کودک به شناخت بیش‌تری از خویشتن می‌رسد رفتار و کنش او از ناخودآگاه به خودآگاه گرایش پیدا می‌کند. زمانی که کلاغ‌ها و عروسک سخن‌گو وعده‌ی رفتن به شهر کلاغ‌ها و جنگل را به اولدوز می‌دهند، اندک‌اندک از کهن‌الگوی درونش - نامادری - جدا می‌شود و به دنیای شاد کلاغ‌ها و عروسک‌ها که در خودآگاه وی در حال نقش بستن است می‌پیوندد. طبق نظریه‌ی یونگ خودآگاه با ناخودآگاه، یعنی وضع پیشین خود، آغاز به مخالفت می‌کند و این "من" را که شخصیت فردی‌اش رفته رفته تشخیص بیش‌تری می‌یابد از شرایط موجود جدا می‌کند. اولدوز به همراه یاشار این فرآیند را به خوبی و با موفقیت طی می‌کند و به ورطه‌ی خودآگاهی می‌رسد و می‌تواند با راه یافتن به شهر کلاغ‌ها زندگی خود را تغییر دهد.

۲-۱۳. عقده حقارت و قدرت طلبی در نظریه آدلر و بررسی آن در شخصیت

زن بابا

یکی از مفاهیم اولیه که آدلر ارائه نمود احساس حقارت بود. احساس حقارت در ابتدا

مفهومی کاملاً انتزاعی داشت که ریشه‌ی آن بیش‌تر در نقایص جسمی بود. آدلر سپس این مفهوم را گسترده‌تر کرد و گفت: احساس حقارت موضوعی همگانی است که همه‌ی کودکان در برابر بزرگسالان خود دارند. این احساس زمانی که در بستر خانواده و در تعامل با جامعه به خوبی حل نشود می‌تواند به عقده‌ی حقارت تبدیل شود. «عقده‌ی حقارت، مجموعه صفات، رفتار یا کرداری است که عمل یا کنش آن‌ها برکنار ساختن یک احساس کهنتری دردناک است» (منصور، ۱۳۵۸: ۱۴۶). بحث مربوط به احساس حقارت و عقده‌ی حقارت از نظریه‌های مهم روان‌شناسی است که «مانند رشته نخ رنگینی در تمام حالات اختلال روانی کشیده شده است. در افراد دارای عقده‌ی حقارت "تلاش روانی" آغاز به رشد می‌کند تا آن‌ها به آن وسیله، ترس و عدم کفایت خود را زیر سرپوش آن مخفی نگه دارند. آدلر این تلاش روانی را "ارزش طلبی" یا "آرزوی دستیابی به قدرت" نام داده است و مطابق با منظور او وظیفه‌ی این تلاش در زندگی روانی سالم یا وضعیت بیمار آن است که بر ضعف و عدم کفایت احساس شده غالب شود و بدین وسیله تعالی مجدد ایجاد نماید» (ولک، ۱۳۸۲: ۵۹). آدلر احساس حقارت را کاملاً طبیعی می‌داند و معتقد است که «انسان بودن یعنی احساس حقارت داشتن که به طور ثابت و فعال فرد را به سوی کمال و "شدن" برمی‌انگیزد» (ماسک، ۱۹۹۹: ۸۰). «نکته‌ی غیرطبیعی و نابهنجار، تبدیل احساس حقارت به عقده‌ی حقارت می‌باشد، بدین معنا که فرد برای رفع نقص‌ها، ضعف‌ها و کاهش احساس حقارتش به جستجوی جبران ناتوانی‌ها و نقص‌هایش برآید که در اکثر موارد راه‌های غیر سالم و بعضاً ضد اجتماعی را برمی‌گزیند» (اسپربر، ۱۳۷۹: ۱۳). زن بابا کمبود چیزی را در خود احساس می‌کند (نداشتن فرزند) و همین کمبود و نقص به او احساس حقارت می‌دهد و می‌خواهد با آزار و اذیت اولدوز و گله و شکایت از دست او پیش پدرش بر این احساس چیره شود. «یک روز بابا و زن بابا دعوا می‌کردند. زن بابا گفت: دخترت را هم بیرده ول کن پیش ننه‌اش، من دیگر نمی‌توانم کلفتی او را بکنم، همین امروز فردا خودم صاحب بیچه می‌شوم» (بهرنگی، ۱۳۹۵: ۲۱). «آدلر فردی را که احساس‌های حقارت او به صورت

بیمارگونه‌ای شدید باشد به عنوان فرد دارای عقده‌ی حقارت توصیف می‌کند و معتقد است عقده‌ی حقارت اغلب به نوعی "عقده‌ی برتری جویی جبرانی" که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی سرآمد شود، منتهی می‌شود» (کارور، ۱۳۷۵: ۴۶۰). «احساس حقارت می‌تواند از تکامل طبیعی جلوگیری کند و آن زمانی است که فرد قادر به غلبه بر ضعف و نارسایی خود نیست و چاره‌ای جز این ندارد که با یک تعادل‌بخشی تخیلی (جبران کاذب) خود را در اختیار محیط قرار دهد» (آدلر، ۱۳۷۰: ۵۷). زن بابا هم با غر و لندهای دائم و در تنگنا قرار دادن اولدوز به هر قیمتی شده می‌خواهد او را از چشم پدرش بیندازد. چرا که احساس می‌کند اولدوز مانعی برای قدرت یافتن او بر خانه است و از طرفی کمبود چیزی را در خود حس می‌کند و آن هم مادر شدن است.

«بابا مثل همیشه می‌رفت به اداره‌اش و برمی‌گشت به خانه‌اش. یک شب به زن بابا گفت: من دلم بچه می‌خواهد. اگر این دفعه بچه‌ات زنده بماند و پا بگیرد، اولدوز را جای دیگری می‌فرستم که تو راحت بشوی. اما اگر بچه‌ات باز هم مرده به دنیا بیاید، دیگر نمی‌توانم اولدوز را از خودم دور کنم. زن بابا امیدوار بود بچه‌اش زنده به دنیا خواهد آمد. برای این که نذر و نیاز فراوان کرده بود. اولدوز به این بچه‌ی نزاده حسودی می‌کرد. دلش می‌خواست که مرده به دنیا بیاید» (بهرنگی، ۱۳۹۵: ۴۰).

پس می‌توان دریافت که زن بابا دارای عقده‌ی حقارت و قدرت است بدین معنی که او به قدری دل مشغول و وابسته‌ی آن است که این موضوع به شدت بر رفتار وی تأثیر می‌گذارد و به راحتی با اذیت کردن اولدوز، او را قربانی آز و هوشش می‌کند.

یونگ معتقد بود «هنگامی که یک عقده شکل گرفت، دیگر تحت کنترل هشیار قرار ندارد ولی می‌تواند مزاحم هشیاری شده و با آن تداخل کند. شخصی که عقده‌ای دارد از تأثیر هدایتی آن آگاه نیست، اگرچه دیگران ممکن است تمرکز مداوم او را به یک موضوع مشاهده کنند» (شولتز، ۱۳۸۶: ۱۳۰). با توجه به دیدگاه یونگ می‌توان دانست که ریشه‌ی

عقده‌ی قدرت‌خواهی زن بابا مربوط به تجربه‌های کودکی اوست و به دوران اجدادی او برمی‌گردد. البته به این نکته باید توجه کرد که ما از دوران کودکی زن بابا و کیفیت آن اطلاعی در دست نداریم ولی با عملکردی که او در مقابل اولدوز انجام می‌دهد باید تا حدودی ریشه در کودکی‌اش داشته باشد. "خود" در زن بابا که متشکل از تمام قدرت‌های شناختی، ادراکی و عقلانی انسان است نمودی ندارد زیرا او قدرت عاقله و تصمیم‌گیرنده‌ی اجرایی شخصیت خود را با حرکت در مسیر قدرت طلبی از دست داده است. «پس اگر هشیاری و شخصیت "من" آن قدر سست بنیان و بی‌انعطاف بود که نتوانست عقده را دریابد و در خود تحلیل برد - که تنها از این راه از اثرات زیان‌بار آن در امان تواند ماند - آن وقت عقده میوه‌های زهرآلود خواهد داد و ناهشیاری بر تمامی روان مسلط خواهد شد که نتیجه‌اش پریشانی روانی است» (ستاری، ۱۳۴۸: ۱۳۰).

زن بابا نمی‌تواند عقده‌ی برتری جویی خودش را دریابد، بنابراین هم‌چنان در ناهشیاری شخصی او می‌ماند و به آن پی نمی‌برد. به این معنی که اگر او از این عقده آگاه باشد به این باور می‌رسد که حس برتری جویی و قدرت طلبی خواه یا ناخواه در وجود او هست، پس با هر شرایطی با آن کنار می‌آید اما عقده‌ی حقارت و برتری جویی "خود واقعی" زن بابا را از او دور کرده و وی را دچار نوعی تعارض و سردرگمی می‌کند.

«ریشه‌ی امیال سرکوفته و واپس زده را می‌توان در ناخودآگاه یافت» (جونز، ۱۳۵۰: ۱۷۸). در ارتباط با این فرضیه نکته‌ای بسیار حائز اهمیت است و آن این است که، همه‌ی انسان‌ها از بدو تولد تا پایان زندگی همواره قادر به ارضای طبیعی و به موقع تمام تمایلات جنسی خود نیستند و این منجر به ایجاد عقده‌های روانی در انسان می‌شود. «انسان از دوران کودکی به طور طبیعی در پی ارضای امیال خود است، اما محدودیت‌های محیطی او را از ارضای کامل باز می‌دارد. این محدودیت‌ها و عدم ارضای به موقع باعث "واپس‌زدگی" می‌شود» (فروید، ۱۳۸۱: ۷۲). امیال سرکوفته در ناخودآگاه فرد بایگانی می‌شود تا در زمانی مناسب و به دلایلی دیگر بار به خودآگاه بیایند.

۳. نتیجه‌گیری

تطبیق متون ادبی با مباحث روان‌شناختی باعث می‌شود بسیاری از رفتارهای شخصیت‌های قصه و داستان درک و حتی توجیه شوند. آگاهی از نظریه‌های روان‌شناختی می‌تواند زاویه دید جدیدی فراروی خواننده قرار دهد و مثلاً شخصیت‌های منفی قصه را افرادی بیمار بداند و با این دید برداشتی متفاوت از عملکرد شخصیت آن‌ها داشته باشد. بررسی این آثار با توجه به مباحث روان‌شناختی هم‌چنین می‌تواند غنای متن را نشان دهد و ما را به عمق انگیزه‌های شخصیت‌های قصه رهنمون سازد.

در قصه‌ی یاد شده، اعمال شخصیت‌ها مطابق باور و اصطلاحات فروید، یونگ و آدلر است. اولدوز به عنوان شخصیت اصلی قصه دارای شخصیتی است که با انتخاب دوستی با کلاغ‌ها به عنوان ایده‌آل خود توانست نیروهای منفی ناهشیار را بیابد و به سوی شخصیتی فرارونده و در مسیر خودشناسی حرکت کند. زن بابا دیگر شخصیت تأثیرگذار قصه دارای شخصیتی بیمار است که این پژوهش نشان داد دلیل برخی از رفتارهای ناهنجار وی عقده‌ی حقارت است که به دلیل شکل ندادن به احساس حقارت ایجاد شده است. دیگر شخصیت‌ها نیز دارای تیپ شخصیتی مثبت هستند و برای نجات و راهنمایی قهرمان قصه یعنی اولدوز تلاش می‌کنند.

منابع

آدلر، آلفرد (۱۳۷۰) «روان‌شناسی شخصیت»، ترجمه‌ی حسن زمانی و شرف شاهی، تهران، تصویر. اتونی، بهروز (۱۳۹۰) «پاگشایی قهرمان در حماسه‌های اسطوره‌ای، ادب پژوهی»، شماره ۱۶، صص ۱۰۵-۸۱

اسپربر، مانس (۱۳۷۹) تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی، ترجمه‌ی دکتر علی صاحبی، تهران، انتشارات ادب و دانش.

اقبال، ابراهیم و قمری گیوی، حسین و مرادی، سکینه (۱۳۸۶) «تحلیل داستان سیاوش بر پایه‌ی نظریات یونگ»، فصل‌نامه‌ی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۸، صص ۸۵-۶۹.

- بهرنگی، صمد (۱۳۹۵) قصه‌های بهرنگ، چاپ چهارم، تهران، انتشارات نگاه.
- پاینده، حسین و صنعتی، محمد (۱۳۸۶) «نقد روان‌کاوانه»، پنجمین نشست مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس تهران، خبرگزاری اینترنتی فارس www.farsnews.
- پور افکاری، نصرت‌الله (۱۳۷۳) فرهنگ جامع روان‌شناسی - روان‌پزشکی، چاپ ۱، تهران، علمی فرهنگی.
- تایسن، لوییس (۱۳۸۷) «نظریه‌های نقد ادبی معاصر»، ترجمه‌ی مازیار حسین زاده، تهران، نگاه امروز.
- جونز، ارنست (۱۳۵۰) اصول روان‌کاوی، ترجمه‌ی هاشم رضی، تهران، انتشارات نگاه.
- دادستان، پریخ (۱۳۸۲) روان‌شناسی مرضی تحولی: از کودکی تا بزرگسالی، چاپ پنجم، تهران، سمت.
- ستاری، جلال (۱۳۴۸) «سه مفهوم اساسی در روان‌شناسی یونگ (عقده و صور نوعی و نماد)»، نشریه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی، شماره ۲، صص ۱۵۰-۱۲۷.
- شاملو، سعید (۱۳۷۴) مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، چاپ پنجم، تهران، نشر رشد
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳) نقد ادبی، چاپ چهارم، تهران، فردوسی
- شولتز، دون (۱۳۸۶) روان‌شناسی کمال (الگوهای شخصیت سالم)، ترجمه‌ی گیتی خوشدل، تهران، پیکان.
- فریدا، فورد هام (۱۳۸۸) مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ، چاپ اول، ترجمه‌ی حسین یعقوب پور، تهران، انتشارات اوجا.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۱) پنج گفتار در بیان روان‌کاوی، ترجمه‌ی فرشاد امانی نیا، اصفهان، نقش خورشید.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲) «شرحی کوتاه درباره‌ی روان‌کاوی و جرم‌شناسی»، مجله ارغنون، شماره ۲۱، صص ۳۹-۲۱.
- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۳) شاخه زرین، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.
- کارور، چارلز اس و مایکل اف، شمایلر (۱۳۷۵) نظریه‌های شخصیت، ترجمه‌ی احمد رضوانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- کریمی، یوسف (۱۳۷۳) روان‌شناسی شخصیت، تهران، دانشگاه پیام نور.
- گورین، ویلفرد آل و دیگران (۱۳۷۰) راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه‌ی زهرا میهن خواه، تهران، اطلاعات.
- مکاریک (۱۳۸۳) دانش‌نامه نظریه‌های ادبی، ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه
- منصور، محمود (۱۳۵۸) احساس کهنتری، تهران: رشد.
- ولک، رنه و آوستن، وارن (۱۳۸۲) نظریه ادبیات، چاپ اول، ترجمه‌ی ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران،

علمی فرهنگی.

هندرسن، جوزف لویس (۱۳۸۶) انسان و اسطوره‌هایش، چاپ اول، ترجمه‌ی حسن اکبریان طبری، تهران، دایره.

یاوری، حورا (۱۳۸۶) روان‌کاوی و ادبیات (دو متن دو جهان دو انسان)، تهران، نشر تاریخ ایران.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳) روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه، چاپ سوم، ترجمه‌ی محمدعلی امیری، تهران، علمی فرهنگی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۶) چهار صورت مثالی (مادر، ولادت مجدد، روح مکار)، چاپ اول، ترجمه‌ی پروین فرامرزی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

Carducci, Bernardo J. (۲۰۰۹). *The Psychology of Personality: Viewpoints Reserch, and Applications*, Edition: ۲, Bhackwell.

Mosak, Harold; Michael .P. Maniacci, (۱۹۹۹). *A Primer of Adlerian Psychology*. (The analytic – behavioral – conitive psychology Adler). London: Routledge.

References

Adler, Alfred (۱۹۹۱) "Personality Psychology", translated by Hassan Zamani and Sharaf Shahi, Tehran, Image.

Atoni, Behrooz (۲۰۱۱) "The unveiling of the hero in mythical epics, literary research", No. ۱۶, pp. ۸۱-۱۰۵

Sperber, Mans (۲۰۰۰) Psychological analysis of tyranny and authoritarianism, translated by Dr. Ali Sahebi, Tehran, Adab va Danesh Publications.

Eghbali, Ebrahim and Ghamari Givi, Hossein and Moradi, Sakineh (۲۰۰۷) "Analysis of Siavash's story based on Jung's theories", Quarterly Journal of Persian Language and Literature Research, No. ۸, pp. ۶۹-۸۵

Behrangi, Samad (۲۰۱۶) Behrang Stories, Fourth Edition, Tehran, Negah Publications.

Payendeh, Hossein and Sanati, Mohammad (۲۰۰۷) "Psychoanalytic

Criticism", the fifth session of the Persian Language and Literature Research Center of Tarbiat Modares University of Tehran, Fars Internet News Agency www.farsnews.

Poor Afkari, Nusratullah (۱۳۷۳) Comprehensive Culture of Psychiatry, Psychiatry, ۱st Edition, Tehran, Scientific and Cultural.

Tyson, Lewis (۲۰۰۸) "Theories of Contemporary Literary Criticism", translated by Maziar Hosseinzadeh, Tehran, Today's Look.

Jones, Ernest (۱۳۵۰) Principles of Psychoanalysis, translated by Hashem Razi, Tehran, Negah Publications.

Prosecutor, Parikh (۲۰۰۳) Developmental pathological psychology: from childhood to adulthood, fifth edition, Tehran, Samat.

Sattari, Jalal (۱۳۴۸) "Three Basic Concepts in Jungian Psychology (Complexities and Forms and Symbols", Journal of Sociology and Social Sciences, No. ۲, pp. ۱۲۷-۱۵۰.

Shamloo, Saeed (۱۳۷۴) Schools and Theories in Personality Psychology, Fifth Edition, Tehran, Roshd Publishing

Shamisa, Sirus (۲۰۰۴) Literary Criticism, Fourth Edition, Tehran, Ferdowsi

Schultz, Dovan (۲۰۰۷) The Psychology of Perfection (Healthy Personality Patterns), translated by Giti Khoshdel, Tehran, Peykan.

Frida, Fordham (۲۰۰۹) An Introduction to Jungian Psychology, First Edition, translated by Hossein Yaghoubpour, Tehran, Oja Publications.

Freud, Sigmund (۲۰۰۲) Five discourses in the expression of psychoanalysis, translated by Farshad Amaninia, Isfahan, The role of the sun.

Freud, Sigmund (۲۰۰۳) "A Brief Description of Psychoanalysis and Criminology", Journal of Organon, No. ۲۱, pp. ۲۱-۳۹

Fraser, James George (۲۰۰۴) The Golden Branch, translated by Kazem Firoozmand, Tehran, Agah.

Carver, Charles S. and Michael F., Shamayer (۱۳۷۵) Personality Theories, translated by Ahmad Rezvani, Mashhad, Astan Quds Razavi Publications.

Karimi, Yousef (۱۳۷۳) Personality Psychology, Tehran, Payame Noor University.

Gorin, Wilfred Al et al. (۱۹۹۱) *Guide to Literary Criticism Approaches*, translated by Zahra Mihankhah, Tehran, Information.

Makarik (۲۰۰۴) *Encyclopedia of Literary Theories*, translated by Mehran Mohajer and Mohammad Nabavi, Tehran, Ad

Mansour, Mahmoud (۱۹۷۹) *Feeling Inferior*, Tehran: Roshd.

Volk, René and Austen, Warren (۲۰۰۳) *Theory of Literature*, first edition, translated by Zia Movahed and Parviz Mohajer, Tehran, cultural science.

Henderson, Joseph Lewis (۲۰۰۷) *Man and His Myths*, First Edition, translated by Hassan Akbarian Tabari, Tehran, circle.

Yavari, Hora (۲۰۰۷) *Psychoanalysis and Literature (Two Texts of Two Worlds, Two Humans)*, Tehran, Iran History Publishing.

Jung, Carl Gustav (۱۳۸۳) *Psychology of the subconscious mind*, third edition, translated by Mohammad Ali Amiri, Tehran, cultural science.

Jung, Carl Gustav (۲۰۰۷) *Four Exemplary Faces (Mother, Rebirth, Cunning Spirit)*, First Edition, translated by Parvin Faramarzi, Mashhad, Astan Quds Razavi Publications

Carducci, Bernardo J. (۲۰۰۹). *The Psychology of Personality: Viewpoints Reserch, and Applications*, Edition: ۲, Bhackwell.

Mosak, Harold; Michael .P. Maniacci, (۱۹۹۹). *A Primer of Adlerian Psychology*. (The analytic – behavioral – conitive psychology Adler). London: Routledge.

